

درس تفسیر آیت الله جوادی

97/01/14

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: تفسیر آیات 1 تا 5 سوره جمعه

﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ (1) هُوَ الَّذِي يَخْتَفِي الْأُمِّيِّينَ سَوَّلَا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ الْحَكِيمَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَمْ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ﴿2﴾ وَآخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿3﴾ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿4﴾ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا تُنُورًا ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْجِمَارِ يَتَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الضَّالِّينَ ﴿5﴾

سوره مبارکه «جمعه» در مدینه نازل شد. فضای مدینه آشنای با معارف قرآن بود، زیرا تقریباً سیزده سال گاهی بلاواسطه گاهی مع الواسطه، مردم مدینه با معارف قرآن آشنا شدند. سوره‌ای که در مدینه نازل شد به عنوان سوره «جمعه» در آغازش چند عنصر محوری دارد: یکی اینکه جهان را معرفی می‌کند که جهان چیست؟ دوم جهان‌آفرین را معرفی می‌کند که جهان‌آفرین کیست؟ سوم رسالتی که از جهان‌آفرین تنزل کرده است آن را تبیین می‌کند؛ چهارم وظیفه جامعه انسانی که در این جهان چگونه زندگی کنند که با جهان هماهنگ باشد، یک؛ مظهر جهان‌آفرین بشود، دو.

اما آن عنصر اول که جهان را معرفی می‌کند می‌فرماید هیچ کافری در نظام هستی نیست؛ یعنی آسمان کافر نیست، زمین کافر نیست، فضا کافر نیست. هیچ ستاره‌ای کافر نیست، هیچ سنگی، هیچ جمادی، هیچ حجری، هیچ شجری کافر نیست. همه موجودات تسبیح‌گوی حق هستند. ادراک دارند، خدا را می‌شناسند. نیازهای خود را با خدا در میان می‌گذارند و او را منزّه از هر نقص می‌دانند، زیرا معنای تسبیح این است که این موجود به نقص خود پی می‌برد، یک؛ و می‌یابد که این نقص قابل علاج است، دو؛ و می‌فهمد تنها کسی که این نقص را برطرف می‌کند کیست، سه؛ و این نقص‌ها را با استمداد او برطرف می‌کند، چهار؛ او را می‌ستاید و قدرشناسی می‌کند، پنج. این کار تسبیح است. ﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾ هیچ سنگی کافر نیست، هیچ شجری کافر نیست، همه تسبیح‌گوی او هستند. کفر در تکوین اصلاً راه ندارد. صدر و ذیل ایمان است. نشانه‌اش همین است که گاهی ذات اقدس الهی اجازه می‌دهد انبیا و اولیا (علیهم‌السلام) این حرف‌ها را به زبان می‌آورند، گاهی سنگریزه به دست یک کافر تسبیح می‌کند. خدا مرحوم میرداماد (رضوان الله تعالی علیه) را غریق رحمت کند! این گونه از حکما فرمایش آنها این است که معجزه پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) این نبود که سنگریزه را گویا کرد، معجزه حضرت این بود که پرده از گوش ابوجهل برداشت تا صدای سنگریزه را بشنود؛ وگرنه دائماً آنها تسبیح‌گوی حق‌اند. این مسبّحات یکی دو تا آیه نیست، اسلام اشیاء، سجده اشیاء، تسبیح اشیاء، تحمید اشیاء، طوع و اطاعت اشیاء، این پنج طایفه آیات در قرآن کریم است که ﴿لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [1] ﴿سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [2] [3] [4] ﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ﴾ [5] [6] ﴿إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ﴾ [7] ﴿فَقَالَ لَهَا وَ لِلَّهِ إِنِّي مَطُوعاً أَوْ كَرِهًا قَالَتْ أَنَيْنَا طَائِعِينَ﴾ [8] نه «طائعين». ما به این دو؛ یعنی آسمان و زمین گفتیم

بیایید! اینها گفتند ما با همه موجودات می‌آییم. نگفتند «اتینا طائِعین» مخاطب تثنیه است، ولی در جواب جمع است؛ «قَالُوا أَتَيْنَا طَائِعِينَ»؛ یعنی ما با همه موجودات می‌آییم.

پس سراسر قرآن می‌گوید ما کافری در عالم نداریم. گاهی به زمین می‌گوید بگیر قارون را: «فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ»؛ [9] این اطاعت می‌کند. گاهی به دریا می‌گوید خشک شو تا اینها بگذرند، روان شو تا اینها را غرق کنی: «فَاخَذْنَا وَجُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ»؛ [10] پس چیزی نیست که اطاعت نکند. به آتش می‌گوید نسوزان! می‌گوید چشم. به دریا می‌گوید خشک شو! می‌گوید چشم. به زمین می‌گوید دهن باز کن بگیر! می‌گوید چشم. پس ما کافری در جهان نداریم، این مربوط به جهان.

خدا هم این چهار اسم را دارد؛ البته اسمای فراوانی دارد: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى»؛ [11] اما در نازل کردن قرآن، در رسالت رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) این چهار اسم سهیم است. سرّش آن است که این با اسمای چهارگانه پیامبری می‌فرستد که جامعه اسلامی مظهر این چهار اسم بشود. «يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» پس آنچه در جهان هست تسبیح‌گوی او هستند. خدا که مَسْبُوحْ له است کیست؟ مَلِك است، قَدّوس است، عزیز است، حکیم است. او نه تنها «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» [12] است، او نه تنها «مَالِكِ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ» است، مَلِك هم هست، نفوذ دارد، سلطنت دارد. از سلطانِ آسمان و زمین، یک؛ که منزّه و مقدّس از هر نیاز هست، دو؛ نفوذناپذیر است، عزیز است، سه؛ تمام کارهای او و گفتارهای او و احکام او حکیمانه است، چهار؛ این خدا پیامبر فرستاد تا جامعه بشری مثل جهان مَسْبُوح حق باشد، یک؛ مظهر مَلِك قَدّوس عزیز حکیم بشود، دو؛ لذا قدّاست هم «لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ» است، حکمت هم «لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ» است که «يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ»، مَلِك بودن هم همین طور است، پس چرا ما نشویم؟ ولی به ما می‌فرماید حواستان جمع باشد اگر من رسول فرستادم شما عزیز بشوید، عزیز می‌شوید، حکیم می‌شوید، منزّه می‌شوید، مظهر می‌شوید؛ اما همه شما باید بدانید آینه‌دار من هستید. ببینید این طور نیست که خدا تعارف کرده باشد به کسی وصف داده باشد، این طور نیست. فرمود: «الْعِزَّةُ لِلَّهِ جَمِيعاً»؛ [13] [14] یعنی شما آینه‌دار عزت من هستید. این طور نیست که ما واقعاً دو تا عزیز داریم یکی الله و یکی عبد الله، بنده خدا؛ منتها بگوییم خدا بنده خود را عزیز کرد، این چنین نیست. خدا عزیز محض است، آینه‌ای است که عزت او را نشان می‌دهد، نه اینکه واقعاً انسان عزیز باشد. این طور نیست که انسان عزیز هست؛ منتها عزت خود را از خدا دارد. عزتش عزت خلافت است یک خلیفه از آن جهت که خلیفه است مستخلف عنه خود را نشان می‌دهد.

بنابراین هدف بحث این است؛ اما آن مسائل استقلال و اداره جامعه و اقتصاد جامعه و اینها همه زیر مجموعه این عناوین است. آن ملّتی که جیبش خالی است کیفش خالی است او هرگز عزیز نخواهد بود. می‌بینید تعبیرات قرآن کریم تعبیر عادی نیست که بخواهد مطلبی را بفهماند. مطلب را با راز و رمز بیان می‌کند. همه ما می‌دانیم که کسی که جیبش خالی است کیفش خالی است دستش تهی است به هر حال در زحمت است ما می‌گوییم گدا؛ اما تعبیر قرآن کریم این است که اگر کسی جیبش خالی است کیفش خالی است، این گرفتار املاق است. آن مسئله فقیر، یک؛ مسئله مسکین، دو؛ شاید ده‌ها بار اینها گفته شد؛ اما مسئله املاق که تعبیر قرآن کریم این است که «وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ حَفِيَّةً اِمْلَاقًا»؛ [15] آنها که این فرهنگ را نداشتند، آنها از ترس فقر بچه را می‌کشتند. در سه مقطع بچه را می‌کشتند؛ اگر دختر بود که - خدای ناکرده - «أَمَّ يَدُشَ فِي الثَّرَابِ» [16] او را می‌کشتند؛ در دو مقطع دیگر بین پسر و دختر فرقی نبود؛ یا «عَفِياً» [17] فرزند را می‌کشتند. قسمت سوم چه دختر چه پسر گاهی فرزندها را می‌کشتند در اثر خشکسالی و فقر: «وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ حَفِيَّةً اِمْلَاقًا»؛ [15]

لا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ. این سه طایفه از آیات ناظر به سه قتل نفس بود: یکی مخصوص دخترها که «وَإِذَا بُعْثِرَ أَرْحَامُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ» [18] این یک ننگ. آن دو ننگ دیگر کاری به دختر و پسر نداشت، چه دختر چه پسر، گاهی فرزند را «سَفْهًا» قربانی می‌کردند. سوم هم در فقر و تنگدستی و خشکسالی که «وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ». در اینجا نفرمود: «خشیه فقدان مال» این گونه نفرمود؛ و عرب هم حالی‌اش نمی‌شد که انسانی که جیبش خالی است کیفش خالی است این خشیه املاق دارد، این می‌گوید من از گدایی می‌ترسم. الان هم از خیلی‌ها سؤال بکنید کسی که جیبش خالی است می‌گوید من از گدایی می‌ترسم؛ اما تعبیر قرآن فقدان نیست، گدایی یعنی نداری. عرب چیزی که ندارد را می‌گوید فاقد. هیچ از این کلمات کم‌مایه در قرآن نیست که بگوید ترسنداری. فرمود: «وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ»، ملّتی که جیبش خالی است، کیفش خالی است، این گرفتار تملّق و چاپلوسی و زیر دستی و حرف این را گوش بده و حرف او را گوش بده هست. ملّت گرسنه اهل املاق است، اهل تملّق است. اینکه عرب حالی‌اش نمی‌شد که بگوید ملّتی که ندارد چاپلوس است. این را قرآن «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»، فرمود ملّتی که ندارد اهل املاق است اهل تملّق است، اهل چاپلوسی است، هر روز به دنبال کسی است. اینها را ذات اقدس الهی بیان کرده، فرمود آن‌که مَلِک است پیام داد تا شما مظهر مَلِک بشوید. آن‌که قدوس است نامه فرستاد تا شما مظهر قداست بشوید. آن‌که عزیز است شما را دعوت کرد تا مظهر عزت بشوید. آن‌که حکیم است پیام خصوصی فرستاد تا شما حکیم بشوید. اما نگوئید خدا حکیم است بالذات، ما هم حکیم هستیم بالعرض! بگوئید خدا حکیم است بالذات، ما خلیفه او و آینه‌دار جمال و جلال او هستیم این آینه را او به دست ما داد، ما عزت او را نشان می‌دهیم. فرمود: «الْعِزَّةُ لِلَّهِ جَمِيعًا» [19] [20] در سوره مبارکه «بقره» هم فرمود برای شما روشن می‌شود که «أَنَّ الْفُؤَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا» [21] درست است که ما به شما گفتیم: «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ» [22] درست است که گفتیم: «خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ» [23] درست است به خصوص یحیی گفتیم: «وَمَا يَخْنَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ» [24] اما شما آینه‌دار قوّت الهی هستید: «أَنَّ الْفُؤَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا».

پس ما رسالتمان مشخص شد که برای چیست، دین ما مشخص شد که برای چیست و وظیفه ما هم مشخص شد که برای چیست. ما با جهان باید یکصدا زندگی کنیم، اهل ایمان باشیم اهل تسبیح باشیم، اهل تقدیس باشیم همان طوری که هیچ کافری در جهان نیست در جامعه ما هم جز ایمان چیزی نباشد. «يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»، الله کیست؟ «الْمَلِک» است، «الْقُدُّوس» است، «الْعَزِيز» است، «الْحَكِيم» است. قبلاً هم ملاحظه فرمودید اسمای حُسن که در پایان هر آیه است ضامن مضمون خود آن آیه است. چون الله این اسما را دارد، سراسر جهان خدا را با این اسما شناختند، لذا:

توحیدگوی او نه بنی آدمند و بس *** هر بلبلی که زمزمه بر شاخسار کرد [25]

«هُوَ الَّذِي»، این خدا انسان را با رسولی هدایت کرد که همصدا با جهان باشد: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا»، خیلی از موارد است که اگر مثلاً در یک منطقه فرهنگی و مردم تحصیل کرده پیامبری برمی‌خاست خیلی معجزه نبود؛ اما در شب تار اگر آفتاب طلوع کند معجزه است. در بین درس‌نخوانده‌ها اگر کسی پیدا بشود که به غمزه مسئله صد مدرّس شد، [26] «نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت *** به غمزه مسئله آموز صد مدرّس شد.» (آن معجزه است. «أُمِّيَّينَ»؛ یعنی عرب‌ها، نه مردم مکه. برخی‌ها خیال کردند که چون مکه «ام القراء» است مردم مکی امّی‌اند، امّیین‌اند یعنی منسوب به «ام القراء» هستند، با اینکه این سوره مبارکه «جمعه» در مدینه نازل شد، کاری به مکه ندارد. عرب آن روز امّی بود. شما ببینید تمام این قواعد ادبی و عربی را این قرآن احیا کرده است یک کتاب

مدون نحوی، صرفی، معانی، بیان در جاهلیت نبود. همه اینها را قرآن آورد. آنها اشعار و «سبعه معلقه» (قصائدی زیبا که گویندگان این قصائد به شعرا (المُعَلَّقات السَّبْعَة)) یعنی «اصحاب معلقات سبعه» معروف هستند که هفت تن از شاعران روزگار جاهلیت عرب بودند که هر یک قصیده‌ای غزاً سرودند و برحسب رسم معمول آن دوران آنها را از در کعبه بیاویختند که واردشوندگان آنها را ببینند و مایه شهرت و افتخار آنان گردد. (داشتند؛ اما القائاتی بودند حفظ‌هایی بودند لهجه‌هایی بودند گفتارهایی بودند دهن به دهن. شما یک کتاب علمی پیدا کنید که در حجاز قبل از اسلام سابقه داشته باشد! همه حرف‌های اینها بر اساس محاورات عرفی بود. این الکتاب آن عبدالقادر جرجانی خیلی بعد و اولین ادیبی که این قواعد ادبی و نحوی و صرفی را به ابوالاسود دلی و امثال آن آموختند وجود مبارک حضرت امیر بود و از ذات مقدس الهی در قرآن کریم قرآن ادیبانه نحوی حرف زد صرفی حرف زد معانی و بیان حرف زد و چگونه الفاظ را گفت، یکجا مرفوع گفت، یکجا مرفوع گفت «لَـ» فهمیدند که فاعل را باید مرفوع خواند، آن هم در حجاز همین طور حرف می‌زدند؛ اما یک کتاب ادبی باشد که بگوید «ان» مثلاً اسم را نصب می‌دهد خبر را رفع می‌دهد «کان» اسم را رفع می‌دهد خبر را نصب، اینها نبود. اینها همه را قرآن کریم به همراه خود آورد. اینها امی بودند، خواندن و نوشتن را نمی‌دانستند الفاظی داشتند، اینها را طرزی تربیت کرد که در پایان سوره مبارکه «بقره» که در مدینه نازل شد طولانی‌ترین آیه همان آیه‌ای است که در پایان سوره مبارکه «بقره» است فرمود حالا که نویسنده در بین شما زیاد است اگر چیزی را خریدید چیزی را فروختید جابه‌جا کردید مهریه همسرهایتان، وصیت‌نامه‌هایتان، قبالة‌نامه‌هایتان، همه را تنظیم بکنید که در محکمه قضا مشکلی پیش نیاید. الآن یکی از مشکلات دستگاه قضا این است که خیلی‌ها خرید و فروش می‌کنند می‌گویند من به او اطمینان داشتم هم این یادش می‌رود هم او یادش می‌رود بعد می‌گوید بنا این بود او می‌گوید بنا این بود! فرمود نه، هر چه که شما می‌خرید می‌فروشید تمام اسنادتان باید نوشته باشد که پس فردا یادتان نرود: ﴿وَلْيَكْتُبْ بَيْنَكُمْ كَاتِبًا بِالْعَدْلِ﴾ و اگر کسی نمی‌تواند ﴿فَلْيُمْلَأْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ﴾، ﴿إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ﴾، [27] حالا قدری نان می‌خرید، قدری پیاز می‌خرید، قدری سیب‌زمینی می‌خرید سند نمی‌خواهد؛ اما هر چیزی که مهم است و ارزشمند است سند تنظیم بکنید: ﴿وَلْيَكْتُبْ﴾، این شده روان. این یک نهضت سوادآموزی همگانی بود که به هر خانه‌ای رفت؛ وگرنه این طور نمی‌گفت که هر چیزی می‌خرید بنویسید. اگر این دین امیین را به جایی رساند که فرمود برای هر کاری سند تنظیم بکنید، ﴿إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ﴾، قدری پیاز می‌خرید قدری سیب‌زمینی می‌خرید قبالة نمی‌خواهد؛ اما اگر چیز قابل ارزشی هست حتماً سند تنظیم بکنید. خودتان در دفتر بنویسید او فروشنده در دفتر بنویسد که یادتان نرود. این را به اینجا درآورده است، واجب کرده علم را.

بنابر این امیین یعنی کسانی که درس‌نخوانده‌اند، مکتب‌نرفته‌اند، عرب این طور بودند. کشورهای دیگر این طور نبودند، آنها اهل تحصیل بودند؛ اما عرب‌ها غالباً همین طور بودند. از همین گروه به آن صورت درآورد. آن وقت هرگز در ذهنمان نیست خیال نمی‌کنیم که - معاذالله - قرآن را همین طور گذاشته رفته! آن کسی که می‌گوید تمام معاملاتتان باید سند داشته باشد، آن وقت قرآن را همین طور رها گذاشته رفته؟! ده‌ها نفر نویسنده رسمی در عرب‌ها پیدا شدند، آن وقت قرآن را در خانه‌ها می‌نوشتند سوره‌ای که نازل می‌شد در اختیار حضرت بود حضرت می‌فرمود آنها املا می‌کردند و می‌نوشتند.

غرض این است که اساس کار این است. ما یک نگاه پایینی داریم آن زیرزمین آن کف زندگی است که در جهان چگونه

زندگی می‌کنیم دولت‌ها کیست؟ چه کسی می‌آید چه کسی می‌رود؟ اینها آن نگاه حداقلی است که کف است وظیفه اصلی که دین به ما گفته گفت شما سر بالا کنید با آسمانی‌ها باشید، با زمینی‌ها باشید، با انبیا باشید، با اولیا باشید که همه اینها وسیله باشد تا مظهر این چهار اسم بشوید. بشوید مَلک، بشوید قَدّوس، بشوید عزیز، بشوید حکیم. این هدف دین است. از این پایین‌تر اگر کسی - خدای ناکرده - رفتار کند خود را ارزان فروخته است.

پرسش: ...

پاسخ: این در درون فطرت خود ایمان است اصلاً کفر ممکن نیست. همان بیانی که از وجود مبارک امام حسن عسکری (سلام‌الله‌علیه) سؤال کردند، «دَلِّلْنِي عَلَى التَّوْحِيدِ»، [28] فرمود در خطر انسان به چه کسی متوجه است؟ ممکن نیست کسی کافر بشود؛ منتها این اغراض و غرائز آن فطرت را دفن کردند نه اینکه فطرت را از بین برده‌اند، فطرت از بین رفتنی نیست «فَدَّ خَالِبَعْنُ دَسَاهَا» که قبلاً هم ملاحظه فرمودید این «دَسَاهَا» باب تفعیل است، سه تا «سین» دارد: «دَسَسَ» این «سین» سوم تبدیل به «یاء» شده، «دَسَى» شده، این یائی که قبلش مفتوح باشد تبدیل به «الف» می‌شود و می‌شود «دَسَا». این تدسیس که تفعیل «دَسَسَ» است برای مبالغه و شدت است. دسیسه معلوم است که چیست، انسان این خاک‌ها را کنار می‌برد چیزی را در درون آن پنهان می‌کند یک مقدار خاک روی آن می‌ریزد، این «يُدْشُهُ فِي الثَّرَابِ» [29] است، این را می‌گویند دسیسه. دسیسه کرد دسیسه کرد، یعنی مطلبی را در لابه‌لای چیزی دفن کرد. وقتی این مبالغه بشود تشدید بشود به باب تفعیل می‌رود، می‌شود «دَسَسَ». آن «سین» سوم تبدیل به «یاء» می‌شود بعد تبدیل به «الف» می‌شود، می‌شود «دَسَا». فرمود اینها خیلی تلاش و کوشش کردند به زحمت این فطرت را زنده به گور کردند؛ اما نکشتند: «فَدَّ خَالِبَعْنُ دَسَاهَا». آن وقت وقتی دارد غرق می‌شود، این قدرت‌های پوشالی همه می‌رود کنار: «فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفَلَكَ دَعَا اللَّهُ مُخْلِصِينَ»؛ [30] موحدانه می‌گویند «یا الله»! همین مشرکین. هر کمونیستی هم همین طور است. ممکن نیست خدا را از یاد بشر بشود گرفت. او قدرت نامتناهی است. قدرتی که دریا را، صحرا را، مسخر کرده در اختیار اوست. کسی که در زیر دریا غرق می‌شود، هیچ کسی از حال او خبر ندارد، این سانچی‌ها اصلاً کسی خبر ندارد که آنها کجا هستند! تا آنها را دریابد. آنها در آخرین بار چه می‌گفتند؟ می‌گفتند «یا الله».

امام عسکری فرمود: سوار کشتی شدی؟ عرض کرد بله سوار شدم. فرمود ممکن است که حادثه‌ای پیش آمد که در حال غرق باشی؟ عرض کرد بله. فرمود در آن حال به چه کسی متوجه می‌شدی؟ همان خدای توسست. خدا قابل انکار نیست. آن قدرت نامتناهی که انسان به او وابسته است؛ لذا انسان هم مثل موجودات دیگر مسبح است. منتها حیوانات دیگر چون اهل گناه نیستند: «كُلُّ قَدْ عَلِمَ سَلَاةً وَ تَسْبِيحَةً» که در سوره «نور» گذشت. ضمیر این «عَلِمَ» به آن «كُلُّ» برمی‌گردد نه به «الله». همه می‌دانند دارند چه کار می‌کنند، این انسان است که «كَانَ لَكُمْ أَعْلَمُ» [31] [32] می‌شود. فرمود این خداست! پس این خدا «يَعْتَصِفُ الْأَيْمَانَ» یعنی مردم درس نخوانده، «رسولاً». اگر کسی بخواهد بیاید معلم حوزوی و دانشگاهی باشد، این به هر حال با چشم و گوش مردم کار دارد. باید چیزی بنویسد که آنها آشنا نیستند، چیزی که بگوید قواعد است. اما اگر از راه درون بخواهد اینها را هدایت کند حرف دل را بزند، این آشناست. این امی را به اینجا رسانده است. فرمود: «هُوَ الَّذِي يَعْصِفُ الْأَيْمَانَ رَسُولاً مِنْهُمْ»، خودش هم امی بود، درس نخوانده بود، نگاری بود مکتب نرفته، هیچ مکتب نرفت. از اینها بود، یعنی از همین عرب امی بود، درس نخوانده بود؛ منتها از درون جوشید. یک وقت

آب از بالا می‌آید به نام باران یا برف یا تگرگ؛ یک وقت است چشمه‌ای است از درون می‌جوشد. دو تا راه باز هست: هیچ کدام از این دو راه بسته نیست؛ اگر کسی - خدای ناکرده - نه از آب استخر استفاده کند، نه از چشمه درون، می‌خشکد. به هر حال انسان یا از معلم باید استفاده کند یا از نماز شبش کمک بگیرد، یا از هر دو مدد بگیرد که بتواند به جایی برسد. نه آن باشد و نه این، می‌خشکد. فرمود رسول خدا که ﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ﴾ [33] قلب مثل بدن نیست، در بدن جای چشم جداست، جای گوش جداست. ممکن است گوش بشنود و چشم نبیند «او بالعکس». قلب چون مجرّد است منزّه از اینجا و آنجاست، دیدنش عین شنیدن است، شنیدنش عین دیدن است، دیدن و شنیدن عین فهمیدن است، ﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ﴾ لذا حضرت با قلب می‌دید با قلب می‌شنید با قلب می‌فهمید؛ چه اینکه گاهی در بیرون هم همین طور بود، فرشته را، در بیرون می‌دید.

پرسش: ...

پاسخ: نه، این معجزه بودن برای اعجاز قرآن کریم چندین جهت دارد؛ اما صرف اینکه ادبیات را آموخت این نیست، صرف اینکه در بین امّیین بود نیست. قبلاً هم بحث شد اگر تمام عالم در حدّ مرحوم بوعلی و فارابی بشوند، الآن هفت میلیارد بشر روی کره زمین است، اگر همه این هفت میلیارد در حد فارابی و بوعلی باشند، این که ما اسم فارابی و بوعلی را زیاد می‌بریم، برای اینکه اینها نه شاگرد داشتند نه استاد. بزرگان ما هم شاگرد داشتند هم استاد، مرحوم صاحب جواهر (رضوان الله تعالی علیه) اساتید فراوانی داشت شاگردان خوبی هم تربیت کرد، شیخ انصاری همین طور بود، شیخ طوسی این طور بود؛ اما اینها نه استاد داشتند نه شاگرد. خود بوعلی می‌گوید من بخشی از منطق را نزد ابوعبدالله ناطلی خواندم به آن مشکلات منطق که رسیدیم دیدم مقدر او نیست خودم نشستم حل کردم، او بی‌استاد منطقی شد، بی‌استاد فیلسوف شد، بی‌استاد حکیم شد، بی‌استاد طبیب شد و احدی هم نتوانست به او نزدیک بشود با اینکه چندین سال درس گفت. این بهمنیار از شاگردان بزرگ اوست؛ اما بهمنیار کجا و مرحوم بوعلی کجا! اینها جزء کسانی هستند که در هر هزار سال ممکن است بیاید ولی تا حال که نیامده است بالاتر از او. خدا سیدنا الاستاد مرحوم علامه طباطبایی را غریق رحمت کند! می‌گفت که ابن سینا بعلاوه صدر المتألهین، صدر المتألهین بعلاوه ابن سینا این دو تا را روی هم بگذارید تازه می‌شود فارابی. اگر همه این هفت میلیارد مثل فارابی و بوعلی بشوند قرآن معجزه است. نه چون در بی‌سوادها آمده، برای اینکه بوعلی و فارابی و اینها از وضع موجود باخبرند، اما برزخ چه خبر است؟ قیامت چه خبر است؟ گذشته چه بود؟ آینده چیست؟ کلّ جریان جهان را ذات اقدس الهی در کف دست پیغمبر گذاشته است.

بارها این مثال به عرض شما رسید الآن شما که سالیان متمادی در قم زندگی می‌کنید زائری اگر بیاید آدرس حرم و شرق حرم و غرب حرم و شمال حرم و جنوب حرم را از شما بخواهد بپرسد در کف دست شماست. می‌گویید آن خیابان ارم است این صحن جواد الائمه است آن صفائیه است، این دیگر برای شما کاری ندارد. ذات اقدس الهی کلّ جهان را در کف دست پیغمبر گذاشته است گفت: ﴿وَمَا كُنْتُ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ﴾ [34] قصّه از این قبیل است. ﴿وَمَا كُنْتُ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ﴾ [35] قصّه از این قبیل است. ﴿وَمَا كُنْتُ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ﴾ [36] قصّه از این قبیل است. در جریان قیامت که آینده است قصّه از این قبیل است. کلّ جهان را در مشت پیغمبر گذاشت. این طور نیست که حالا چون در امّیین آمده پیغمبر است. اگر همه هفت میلیارد مثل مرحوم بوعلی باشند پیغمبر، پیغمبر است یک چیز دیگر است اعجاز چیزی دیگر است، وحی چیزی دیگر است. این کجا آن کجا!

بنابراین فرمود هیچ کس اینها را نشناخت مگر ذات اقدس الهی. بنابراین فرمود این پیغمبر است. ما با این پیغمبر کار داریم، ما با این قرآن کار داریم. مبدا - خدای ناکرده - خودمان را ارزان بفروشیم! بگوییم فلان کس این طور است فلان کس این طور است فلان جا گران است، بله! هر اشکالی که هست باید بگوییم، گاهی اعتراض بکنیم، گاهی نقادی بکنیم، گاهی تُند بشویم گاهی کُند بشویم، آنها حرف‌های دیگری است؛ اما ما با این وحی سروکار داریم. خود را کمتر از این اگر - خدای ناکرده - فروختیم ضرر کردیم.

فرمود: «يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ»، اَوَّل آيات را تلاوت می‌کند، بعد هم چند تا کار دارد: «وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»، اینها را تطهیر می‌کند، پاک می‌کند. مسئله تزکیه و مسئله تعلیم این چهار تا برنامه است که ذات اقدس الهی بعد از تلاوت ذکر می‌کند. «يَتْلُوا» که در همه بخش‌ها هست. تعلیم کتاب هست، تعلیم حکمت هست، تزکیه هست، «وَيُعَلِّمُهُمَ مَا لَمْ يَكُونُوا يَعْلَمُونَ» [37] هست که این در بخش چهارم است که در سوره «جمعه» نیست در جای دیگر است که باید جداگانه بحث بشود. در قرآن کریم گاهی تعلیم قبل از تزکیه است، گاهی تزکیه قبل از تعلیم است. آن‌جا که تعلیم را قبل از تزکیه ذکر می‌کند، چون تعلیم مقدمه تزکیه است. تا آدم حلال و حرام را، واجب و حرام را اینها را نداند چگونه تزکیه می‌شود؟ چون مقدمه تزکیه است، قبل از تزکیه ذکر می‌شود؛ اما اینجا که تزکیه قبل از تعلیم است، چون مقدم بر تعلیم است، نه مقدمه. اصلاً هدف تعلیم این است که آدم، آدم بشود. تزکیه مقدم بر تعلیم است، تعلیم مقدمه تزکیه است. آدم درس می‌خواند برای چه؟ برای اینکه انسان بشود. آن مقدم و هدف است، چون علّت غائی است، علّت بر معلول مقدم است. هم علّت فاعلی مقدم است، هم علّت غائی مقدم است. علّت مقدم بر معلول است، معلول مقدمه علّت است. اینجا به آن مقدم اشاره کرده فرمود: «وَيُزَكِّيهِمْ»، چون اصلاً درس می‌خواند آدم برای اینکه فرشته بشود. «وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»، که این تعلیم که مقدمه است بعد ذکر می‌کند، مثل اینکه به ما گفتند: «الصَّلَاةُ قُرْبَانٌ كُلِّ تَقِيٍّ»؛ [38] اما «إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ» [39] مقدمه نماز وضو است، اما نماز برای این است که «يَتَكُونُ كَلِمَةً لِلَّهِ هِيَ الْعُلْيَا» [40] [41] بشود و «الصَّلَاةُ قُرْبَانٌ كُلِّ تَقِيٍّ» بشود و مانند آن.

[1] آل عمران/سوره 3، آیه 83.

[2] حدید/سوره 57، آیه 1.

[3] حشر/سوره 59، آیه 1.

[4] صف/سوره 61، آیه 1.

[5] جمعه/سوره 62، آیه 1.

[6] تغابن/سوره 64، آیه 1.

[7] اسراء/سوره 17، آیه 44.

[8] فصلت/سوره 41، آیه 11.

[9] قصص/سوره 28، آیه 81.

[10] قصص/سوره 28، آیه 40.

[11] اعراف/سوره 7، آیه 180.

[12] فاتحه/سوره 1، آیه 4.

- [13] [نساء/سوره 4، آيه 39.](#)
- [14] [يونس/سوره 10، آيه 65.](#)
- [15] [اسراء/سوره 17، آيه 31.](#)
- [16] [نحل/سوره 16، آيه 59.](#)
- [17] [انعام/سوره 6، آيه 140.](#)
- [18] [نحل/سوره 16، آيه 58.](#)
- [19] [نساء/سوره 4، آيه 39.](#)
- [20] [يونس/سوره 10، آيه 65.](#)
- [21] [بقره/سوره 2، آيه 165.](#)
- [22] [انفال/سوره 8، آيه 60.](#)
- [23] [بقره/سوره 2، آيه 63.](#)
- [24] [مريم/سوره 19، آيه 12.](#)
- [25] [ديوان سعدى، مواعظ، قصيده 12.](#)
- [26] [غزليات حافظ، شماره 167.](#)
- [27] [بقره/سوره 2، آيه 282.](#)
- [28] [التوحيد \(للصدق\)، ص 231.](#)
- [29] [نحل/سوره 16، آيه 59.](#)
- [30] [عنكبوت/سوره 29، آيه 65.](#)
- [31] [اعراف/سوره 7، آيه 179.](#)
- [32] [فرقان/سوره 25، آيه 44.](#)
- [33] [شعراء/سوره 26، آيه 193 و 194.](#)
- [34] [قصص/سوره 28، آيه 44.](#)
- [35] [قصص/سوره 28، آيه 46.](#)
- [36] [آل عمران/سوره 3، آيه 44.](#)
- [37] [بقره/سوره 2، آيه 151.](#)
- [38] [الكافى - ط الاسلاميه، الشيخ الكلينى ج 3، ص 265.](#)
- [39] [مائده/سوره 5، آيه 6.](#)
- [40] [توبه/سوره 9، آيه 40.](#)
- [41] [نهج البلاغه، ت محمد الدشتى ج 1، ص 373.](#)